

کارگری خپه

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

www.asreiadid.org

قدرت پول در جامعه ی بورژوایی

کارل مارکس

اگر احساسات و شورهای آدمی به مفهومی (محدود) ، صرفا پدیده های انسان شناسانه نباشد و در عوض تصدیق راستین هستی شناسانه ذات (سرشت) او باشد و اگر این احساسات و شورها فقط به این دلیل به راستی تصدیق می شوند که عین یا ابژه های آنها به عنوان عین یا ابژه ی حسی برایشان موجودیت می یابد ، آن گاه واضح است که :

1. آن ها ادا به یک شیوه تصدیق نمی گردند بلکه شیوه های متمایز تصدیق این احساسات و شورها ، همانا خصلت متمایز هستی شان [و حیثشان] را مشخص می کند. هر حالتی که عین یا ابژه برای آنها موجودیت یابد، شیوه ی خاص ارضای این احساسات و شورها را مشخص می سازد.
 2. هر زمان که تصدیق حسی ، بیانگر نیست شدن مستقیم شیء یا ابژه در شکل مستقل خویش باشد (مانند خوردن ، نوشیدن و کارکردن روی اشیاء و غیره) ، این امر [نشانه] تصدیق عین یا ابژه است.
 3. هر جا که بشر و بنابراین احساسات او ، انسانی باشد ، تصدیق عین از طرف دیگر مانند آن است که خود ارضاء شده باشد.
 4. ذات هستی شناسانه ی شور انسانی تنها از طریق صنعت پیشرفته یعنی با وساطت مالکیت خصوصی ، در تمامیت خویش و به همین سان در انسانیت خویش موجودیت می یابد ؛ بنابراین علم بشر خود محصول استقرار آدمی از طریق فعالیت عملی است.
 5. معنای مالکیت خصوصی ، صرف نظراز بیگانگی آن ، همانا هستی عین ها یا ابژه های بنیادی برای بشر می باشد، یعنی هم عین ها یا ابژه هایی جهت لذت جویی و هم عین ها یا ابژه هایی جهت فعالیت.
- پول با از آن خود کردن توانایی خرید هر چیز، با از آن خود کردن توانایی تملک همه ی اشیاء ، عین یا ابژه ی تملک آشکار و معلوم است . جهان شمولی توانایی آن ، همانا بیان گر قدر قدرتی آن است. بنابراین ، پول چون قادری مطلق عمل می کند. پول دلال محبت میان نیاز آدمی و عین یا ابژه ، میان زندگی او و ابزار حیاتش است. اما آنچه برای من میانجی زندگی است، در مورد هستی اشخاص دیگر نیز حکم میانجی را برابم دارد. پول برابم شخص دیگری است.

کدام انسان ؟ مرده شویش ببرد

دست و پا و فراز و فرودش همه از آن توست

و تا زمانی که زندگی شیرین است

که می تواند گفت لذتی که ما می بریم از آن ما نیست ؟

اگر من بتوانم شش نریان نیرومند داشته باشم

آیا نیرویشان از آن من نخواهد بود ؟

من بر گرده آن شش چنان به پیش می تازم

که تو گویی بیست و چهار پای آنان همه از آن من است

(گوته ، فاست. مفیستوفلس)

شکسپیر در تیمون اتنی :

طلا ؟ طلای گرانبهای پر تلالو ؟ نه ، ای خدایان

من مریدی بیکاره نیستم... اندک مایه ای از این طلا

سیاه را سپید می کند ، زشت را زیبا ، ناحق را حق می کند

فرومایه را شریف ، سالخورده را نوجوان و بزدل را دلاور

..... شگفتا که این طلا ، خدمتگزاران و کاهنان شما را از کنارتان دور میکند

و بالش دلاوران را از زیر سر ایشان به کناری می افکند

این برده ی زرد

ادیانی به هم می رسد و پنبه می کند، لعنت شدگان را آمرزش می بخشد

جذامیان کرپه را به تخت پرستش برمی نشاند، دزدان را مورد اعتماد قرار می دهد

و به سان برگزیدگان مسند نشین

قرین حرمت و عنوان و تحسین شان می کند
این همان است که بیوه زن فرتوت را دیگر بار به خانه‌ی بخت می فرستد
و زنی را که بستر بیماری و جراحات به چرک اندر نشسته اش
تهوع انگیز است
همچون روزهای بهاری دلپذیر و خوشبو می کند
بیا ای خاک لعنت زده
تو ای روسپی پست بشریت
که در یکپارچگی ملت ها خلل می افکنی
و همچنین :

و تو ای شاه کش شیرین
و ای جدایی افکن دل‌بند میان فرزند و پدر
تو ای آلاینده‌ی سرخوش بستر پاک خدای زناشویی
تو ای خدای دلاور جنگ
تو ای دل‌داده‌ی جوان و شاداب ، محبوب و سرشار از لطافت جاودانه
که شرم و آزرمت برف تقدیس شده‌ی دامان الهه‌ی شکار را آب می کند
تو ای پروردگار پنهان
که ناممکن‌های نزدیک را به هم جوش می دهی، با یکدیگر پیوند می دهی
و برای برآورده کردن مقاصد خویش
به هر زبانی سخن می گویی
ای که در هر دلی جایی داری
به هوش باش که بردگانت سر به طغیان بر میدارند
با هنر خویش ، آنان را به جان هم انداز
تا ددمنشان امپراتوری جهان را از آن خود کنند
(مارکس از ترجمه آلمانی دورونتاتیک نقل قول آورده است. او همین قطعه را مجددا در سرمایه نقل کرده است)
شکسپیر به نحو درخشانی ماهیت واقعی پول را ترسیم کرده است. برای درک مقصود او ، ابتدا قطعه‌ای را که از گونه نقل کردیم
، تفسیر می کنیم.

آن چه که از طریق واسطه‌ای به نام پول برایم انجام می‌شود و بابت آن می‌توانم وجهی بپردازم (یعنی چیزی که پول می‌تواند
بخرد) ، خودم هستم : صاحب پول. حدود قدرت پول ، حدود قدرت من است ؛ ویژگی‌های پول ، ویژگی‌ها و قدرت‌های ذاتی من
است : ویژگی‌ها و قدرت‌های صاحب آن . بنابراین آنچه که هستم و آنچه که قادر به انجام دادنش هستم ابتدا بر اساس فردیت من
تعیین نمی‌شود. زشت هستم اما می‌توانم برای خود زیباترین زنان را بخرم. بنابراین زشت نیستم زیرا اثر زشتی ، قدرت
بازدارنده‌ی آن با پول خنثی می‌شود. به عنوان یک فرد ، چلاق هستم اما پول بیست و چهار پا در اختیارم می‌گذارد بنابراین
چلاق نیستم. من آدم رذل ، دغل ، بی همه چیز و سفیه هستم اما پول و طبعا صاحب آن عزت و احترام دارد. پول سرآمد تمام
خوبی هاست پس صاحبش نیز خوب است. علاو بر این پول مرا از زحمت دغل کاری نجات می‌دهد بنابراین فرض بر این قرار
می‌گیرد که آدم درست کاری هستم. آدمی سفیه هستم اما اگر پول عقل کل همه‌ی چیزهاست، آن وقت چطور صاحبش سفیه است؟
علاوه بر این او می‌تواند آدم‌های با استعداد را برای خود بخرد آن وقت کسی که چنین قدرتی بر آدم‌های با استعداد دارد ، از آنها
با استعدادتر نیست؟ آیا من که به یمن داشتن پول قادرم کارهایی بکنم که قلوب تمام بشر مشتاق آن هستند ، تمام امکانات انسانی را
در اختیار نمی‌گیرم ؟ بنابراین آیا پول من ، تمام ناتوانی‌هایم را به عکس خود تبدیل نمی‌کند؟

اگر پول زنجیری انسانی است که مرا به زندگی انسانی ، جامعه را به من ، من و طبیعت و آدمی را به یکدیگر پیوند می‌دهد ، آیا
زنجیر زنجیرها نیست ؟ آیا پول نمی‌تواند تمام بندها را باز کند و از نو ببندد؟ بنابراین آیا پول عمل جهان شمول جدایی نیست؟
پول نماینده‌ی راستین جدایی و نیز نماینده‌ی راستین پیوندهاست – قدرت (جهانشمول) الکتریکی – شیمیایی جامعه .
شکسپیر مشخصا بر دو ویژگی پول تاکید می‌کند:

1. پول الوهیتی مشهود است – دگرگونی تمام ویژگی‌های انسانی و طبیعی به اضدادشان ، به هم ریختگی و وارونه شدن تمام
چیزها ؛ پول ناممکن را ممکن می‌سازد.
2. پول روسپی معمولی و پاندازی عادی میان مردم و ملت هاست.

به هم ریختگی و وارونه شدن تمام ویژگی‌های انسانی و طبیعی ، اخوت ناممکن‌ها و قدرت الهی پول ریشه در خصلت آن به
عنوان سرشت نوعی بیگانه ساز آدمی دارد که با فروش خویش ، خویشتن را بیگانه می‌سازد. پول ، توانایی از خود بیگانه‌ی نوع
بشر است.

کاری که به عنوان یک انسان قادر به انجام دادن آن نیستم و بنابراین نیروهای ذاتی فردی‌ام از انجام دادن آن ناتوان هستند ، با

پول قادر به انجام دادن آن هستم. بدین سان پول هر کدام از این نیروهای [ذاتی] را به چیزی تبدیل می‌سازد که در ذات خود نیست یعنی به [ضد] خود تبدیل می‌سازد.

فرضا اگر طالب غذایی باشم یا کالسکه‌ای بخواهم به این دلیل که آن قدر قوی نیستم که پیاده بروم، پول، غذا و کالسکه را برایم می‌فرستد یعنی پول آرزوهایم را از حیطه‌ی تخیل به حیطه‌ی واقعی می‌آورد، آن‌ها را از هستی تخیلی یا خواستن صرف به هستی حسی و بالفعل ترجمه می‌کند: از تخیل به زندگی و از وجودی تخیلی به وجودی واقعی تبدیل می‌سازد. پول به دلیل نقش میانجی که در این میان دارد، قدرتی به راستی خلاق است.

بی تردید حتی آنکه پولی در بساط ندارد، خواسته‌هایی دارد اما خواسته‌ی او فقط چیزی است تخیلی که هیچ اثر یا موجودیتی برای من یا هر شخص ثالث و یا [کلا] دیگران ندارد و بنابراین برای من غیرواقعی و بدون عین یا ابژه است. تفاوت میان خواسته‌ی موثری که به پول متکی است و خواسته‌ی بی حاصلی که به نیاز، شهوت و آرزویم متکی است، [همانا مانند] تفاوت وجود و اندیشه است، تفاوت میان آن چیزی است که صرفاً به عنوان تخیل من وجود دارد و آن چیزی که به عنوان یک عین واقعی خارج از من وجود دارد.

اگر برای سفر پولی نداشته باشم، در واقع به معنای آن است که نیازی واقعی و قابل تحقق برای سفر کردن ندارم. اگر گرایش به تحقیق داشته باشم اما پولی برای آن نداشته باشم، [در عمل به معنای آن است] که گرایشی به تحقیق ندارم یعنی هیچ گرایش موثر یا واقعی ندارم. از طرف دیگر اگر واقعا هیچ تمایلی به تحقیق نداشته باشم اما اراده و پول آن را داشته باشم، آمادگی موثر برای آن دارم. پول به این خاطر که ابزار و نیرویی است خارجی و عام برای تبدیل یک تصور به واقعیت و تبدیل یک واقعیت به یک تصویر محض (نیرویی که نه از بشر به عنوان بشر و یا از جامعه‌ی انسانی به عنوان جامعه مشتق شده است)، نیروهای ذاتی واقعی آدمی و طبیعت را به آنچه که صرفاً تصویری انتزاعی است و بنابراین ناقص یعنی به وهمی عذاب آور، تبدیل می‌سازد چنانکه نواقص واقعی و خیال‌های موهومی یعنی نیروهای ذاتی را که واقعا ناتوان هستند و صرفاً در تخیل فرد وجود دارند به نیروها و توانایی‌های واقعی تبدیل می‌سازد.

بدین سان پول در پرتو این خصیصه، [بیانگر] واژگونی عام فردیت‌هایی است که به ضد خویش بدل می‌شوند و ویژگی‌های متناقضی را به ویژگی‌های خود می‌افزایند.

بنابراین پول به عنوان نیرویی واژگون کننده ظاهر می‌شود که هم در برابر فرد و هم در برابر پیوندهایی در جامعه قد علم می‌کند که مدعی‌اند به خودی خود، ذات و گوهر می‌باشند. پول وفاداری را به بی‌وفایی، عشق را به نفرت، نفرت را به عشق، فضیلت را به شرارت، شرارت را به فضیلت، خدمتکار را به ارباب، ارباب را به خدمتکار، حماقت را به هوش و هوش را به حماقت تبدیل میکند.

چون پول به مثابه مفهومی فعال و موجود از ارزش، تمام چیزها را در هم می‌آمیزد و معاوضه می‌کند، خود نیز (بیانگر) در هم آمیختگی و معاوضه‌ی عام هم چیزها - جهانی وارونه - یا به عبارتی در هم آمیختگی و معاوضه‌ی همه‌ی کیفیت‌های طبیعی و انسانی است.

آنکه شجاعت را می‌خرد، شجاع است هر چند آدمی بزدل باشد. از آنجا که پول نه با کیفیت مشخص یا چیزی مشخص یا نیروهای ذاتی مشخص آدمی بل با سراسر جهان عینی آدمی و طبیعت معاوضه می‌شود، از نقطه نظر صاحب آن در خدمت معاوضه‌ی هرگونه ناتوانی با توانایی‌ها و اشیای دیگر، حتا متناقض، می‌باشد؛ پول اخوت ناممکن هاست، پول باعث می‌شود اضعاف همدیگر را در آغوش گیرند.

اگر انسان، انسان باشد و روابطش با دنیا روابطی انسانی، آن‌گاه می‌توان عشق را فقط با عشق، اعتماد را با اعتماد و غیره معاوضه کرد. اگر بخواهیم از هنر لذت ببریم، باید هنرمندانه پرورش یافته باشیم؛ اگر می‌خواهیم بر دیگران تاثیرگذاریم، باید قادر به برانگیختن و تشویق دیگران باشیم. هر کدام از روابط ما با بشر و طبیعت باید نمود ویژه‌ای باشد که با عین‌ها یا ابژه‌های اراده و زندگی فردی واقعی‌مان منطبق باشد. اگر عشق می‌ورزی ولی ناتوان از برانگیختن عشق هستی یعنی اگر عشقات، عشقی متقابل نمی‌آفریند، اگر با نمود زنده‌ی خود به عنوان آدمی عاشق، محبوب [دیگری] نمی‌شوی، آن‌گاه عشقات ناتوان است و این عین بدبختی است.

برگرفته از کتاب دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی. ترجمه حسن مرتضوی